

علل یورش مغولان به ایران

حسین احمدی
دبیر تاریخ لاهورد فارس



تعدادی از مورخان، چنگیز خان مغول را مظهر قهر و خشم الهی دانسته و با استناد به نسب نامه‌ای که در تاریخ سری مغول - که اولین و معتبرترین منبع تاریخی در مورد خاندان چنگیز خان می‌باشد - آمده است، وی را از نسل خدا می‌دانند (!) و به او جنبه تقدس و اولوهیت داده‌اند؛ لذا از دیدگاه اینان، هجوم خان مغول بر مبنای تقدیر و مشیت الهی بوده است و آنان برای انجام رسالت آسمانی خود، به سرزمین‌های دیگر تاخته‌اند. بنابراین، یورش آنان به ایران نیز ریشه دینی و معنوی داشته و هیچ کس را یارای مقابله با آنان نبوده است. ما به اجمال، مجموع نظراتی را که در این باره ارائه شده است، بیان می‌کنیم و در آغاز به سراغ تاریخ سری مغول می‌رویم. در این تاریخ سری آمده است: «اصل و نسب چنگیز خان به برتاجینو می‌رسد که به خواست آسمانی، از آسمانی که در آن بالاست، آفریده شده و همسر او قوای مرال (آهوی وحشی) است.»^۱

برتاجینو اولین جد اساطیری تاریخی چنگیز خان بعد از قیات است که در عصر جابه‌جایی مغولان از حصار کوه به دشت بر آنان حکمرانی می‌کرد. در دشت مغولستان اینان توانستند بر قبایل ضعیف پیروز شوند و وضعیت خود را از جهت اقتصادی بهبود بخشند و بر تعداد خود بیفزایند. بعد از چند نسل، معروف‌ترین فرد این شجره‌نامه پس از برتاجینو، الآن قواجده افسانه‌ای و معروف چنگیز خان است که بعد از مرگ زودرس شوهر خود، سه پسر دیگر به دنیا آورد و از همان هنگام، آن رویداد را نشانه‌ای از تقدس و رمز اولوهیت سلاله وی گرفتند.^۲ از هشتمین نسل یکی از آن سه پسر یسوگای بهادر پدر چنگیز خان متولد شد که چشم آبی و زرد رنگ بود. این رشته معنوی در زمان خود چنگیز نیز منقطع نشد و او در حالی به دنیا آمد که در دست راستش لخته‌ای خون شبیه استخوانی کوچک^۳ بود و نشانی از آینده پر مخاطره و عجیب او بود. وی در دوره‌ای هم که تنها با مادر و خواهران و برادران با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کرد، همواره رویاهایی می‌دید که همه حاکی از قدرتمندی و جهانگیری او بود.^۴ شبی به خواب دید که دستان او دراز شده است و به هر دستی شمشیری دارد که سریکی به مشرق متصل می‌باشد و دیگری به مغرب. مادرش در تعبیر آن خواب گفت: «تو بر شرق و غرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ تو به بلاد شرق و غرب خواهد رسید.»^۵ هنگام رویارویی و ستیز با معضلات نیز این احساس در وی برانگیخته شد که:

اولاً: برتر از جسم کوچک او اراده آسمان آبی جاویدان قرار دارد؛

ثانیاً: آسمان نمی‌خواهد که او ناگهان بمیرد؛ بلکه او را حفظ و حراست می‌کند تا رسالتی بزرگ را به وی ارزانی دارد.^۶

در قوریلتهای سال ۶۰۲ هـ که برای اعلان خانی تموچین تشکیل شد، روحانی شمنی (کوکچو)، به خان اعلام کرد: «خدای تعالی شب مرا گفت: روی زمین را به تموچین و فرزندان و خویشان او دادیم و اکنون من ترا چنگیز خان نام نهادم.»^۷

این بشارت‌ها کاملاً با روح تموچین سازگاری داشت؛ چنان که وی باور کرد که با نیروی آسمانی جاویدان (مونگولکا تانگری این کوچوندور) فرمانروای جهان است و در هنگام شروع نبرد در نیشابور، این باور قلبی را به زبان آورد: «خدای آسمان امپراتوری جهان را به من بخشیده است.»^۸

بنا به نقل صاحب طبقات ناصری، مکاشفات خان مغول قبل از حمله به ایران نیز تداوم یافت و وی در خواب دید که دستاری در غایت درازی در سر می‌بندد که به اندازه خرمنی بزرگ است و چون تعبیر آن را از بازگانان عرب مسلمان خواست، به او گفته شد: «عماهه، تاج عرب است (العمائم تیجان العرب) و تعبیر آن این است که ممالک اسلام در تصرف تو آید و دیار اسلام را ضبط کنی!» این سخن باب طبع چنگیز خان بود و به این سبب عزیمت او بر ضبط دیار اسلام مسلم گشت.^۹

چنگیز در راستای این اندیشه اولوهیت و یافتن دارویی برای زندگی جاویدان، راهب بودایی چانگ چوتن را نزد خود فراخواند و از او پرسید: «چه دارویی برای زندگی جاویدان می‌شناسی که بتوانی مرا از آن بهره‌مند سازی؟» دیوید مورگان یکی از پژوهشگران عصر مغول که این روایت را نقل کرده است، با قاطعیت (به تعبیر خود معقول) عقیده دارد که: «بعید است. مغولان در آغاز دوران فتوحاتشان، خود را دارای مأموریتی الهی برای فتح جهان می‌دانستند و هنگامی به این عقیده رسیدند که دریافتند به واقع یک امپراطوری جهانی را بنیان می‌گذارند.»^{۱۰}

اما اشپولر، محقق مشهور آلمانی بر این باور است که: «عقیده به داشتن مأموریتی الهی یا «منگر تنگری کوچوندور» خواسته خداوند جاویدان، خود یک انگیزه مهم معنوی و قدرت روحی در مراحل اولیه هجوم مغولان بوده است.»^{۱۱}

صاحب مجمع الانساب نیز در ادامه این بحث در تأیید نیروی آسمانی مغولان معتقد است: «تا خاصیتی در ذات این مغول نبود، باری تعالی جمله روی زمین و حکومت فرزندان آدم را به ایشان ارزانی نداشتی. دولت ندهد خدای کس را به غلط»^{۱۲}

عارفانی همچون سید مرتضی بن سید صدرالدین^{۱۳} و شیخ اوحدالدین کرمانی نیز خبر از آمدن مغولان دادند که: «باری تعالی را بندگانی است که ایشان ماده غضب و خشم حقند و اذن شده که از آب آمو خواهند گذشت (مغول) و عالم را خراب خواند کرد.»^{۱۴}

گروهی از صوفیان نیز بر این باور بودند که قتل مجدالدین بغدادی به دستور سلطان محمد خوارزمشاه، نفرین شیخ نجم‌الدین کبری، استاد وی را به همراه داشت و هجوم چنگیز خان برای انتقام خون مجدالدین انجام پذیرفت.^{۱۵}

در نقد و بررسی این دیدگاه که به یورش مغولان صبغه دینی و الهی می‌دهد، باید گفت: آنچه در مورد قداست و الوهیت خان مغول گفته شده، همگی بعد از اتحاد و استقرار و تثبیت قدرت مغولان بوده است. ضمن آن که پاره‌ای از این نوشته‌ها همچون تاریخ سری مغولان با افسانه نیز آمیخته است. مورخان ایرانی نیز که هجوم مغولان را در نوع خود بی‌نظیر می‌دانستند، چون از تشریح و توجیه علل و عوامل آن عاجز بودند، آن را به تقدیر و مشیت الهی نسبت می‌دادند و این باور را تبلیغ می‌کردند که در مقابل خواست خدا و کسانی که مأموران عذاب و حاملان خشم اویند، هیچ نتوان کرد. البته توسل به قدرت غیبی و اعتقاد به اندیشه الوهیت در نزد تمام سلسله‌های ایرانی (برای توجیه قدرت و مشروعیت خویش) امری معمول و رایج بوده است و مغولان نیز از آن بهره لازم را بردند.

۲

برخی از محققان بر این باورند که قبایل مغول بعد از متحد شدن در سایه سیاست چنگیز برای امرار معاش و به دست آوردن احتیاجات زندگی - که تا دیروز از راه چپاول و غارت یکدیگر تأمین می‌شد - ابتدا به سوی چین و سپس ترکستان و در آخر به ایران حمله ور شدند. مغولان به دنبال تسلط بر جاده ابریشم، ابتدا چین شمالی را مورد تاخت و تاز قرار دادند. سپس به سوی ایران متمایل شدند؛ اما گستردگی قلمرو و قدرت ظاهری امپراتوری خوارزمشاهی مانع از آن شد تا شخص محتاط و دوراندیشی همچون چنگیز، بدون آگاهی قبلی خود را درگیر نبرد کند که از سرانجام آن بیمناک بود؛ لذا برای به دست آوردن اطلاعات لازم در این زمینه و پی بردن به راه‌ها و معابر قلمرو خوارزمشاهی، بهتر آن دید که جاسوسانی را به نام تاجر به ایران بفرستد. اینان، هم به لحاظ پوشش ظاهری حرفه و آشنایی به راه‌ها و منازل مورد سوءظن قرار نمی‌گرفتند و هم راه‌های ارتباطی و کسب خبر را بهتر می‌دانستند. بویژه آن که اکثریت آنان نیز مسلمان بودند. بنابراین چنگیز تا کسب اطلاعات لازم و تهیه نقشه هجوم، باب مذاکره را با سلطان محمد باز کرد و به نقل از صاحب طبقات ناصری، خود را پادشاه شرق و سلطان محمد را سلطان غرب خواند.^{۱۶} از این موضوع چنین برمی‌آید که خان مغول در ابتدا خواستار دوستی متقابل با سلطان بوده و امید داشته است که در نتیجه برقراری روابط دوستی، امر تجارت در قلمرو هر دو طرف با آزادی کامل انجام شود.^{۱۷}

ساندرز نیز معتقد است: «خان مغول در ابتدای امر نسبت به قلمرو خوارزمشاهی نیت خصمانه‌ای نداشته است!» اما اضافه می‌کند: «به دلیل شهرت سیاست‌های زیرکانه و فریب‌آمیز سوق‌الجیشی خان مغول این سوءظن را پیش آورده بود که ممکن است جاسوسان و مأموران سری چنگیز، خود را به صورت بازرگانان بی‌آزار درآورند.»^{۱۸}

آنچه گفتنی است این که، خان مغول پیش از پیروزی‌های غرورآمیز خود، به یقین باور کرده بود که باید در آسمان فقط یک خورشید و در روی زمین نیز یک خان وجود داشته باشد. بعد از آن که چنین فکر الوهیتی به وجود آمد، برای وی دیگر حد و مرز قناعت باقی نماند.^{۱۹} و بنابراین هجوم او به قلمرو خوارزمشاهیان دیر یا زود انجام می‌شد. تنها تأخیر در انجام آن، ریشه در ذهن زیرکانه چنگیز داشت که دوست نمی‌داشت بدون آگاهی قبلی به دشمن خود حمله کند؛ ولی حادثه اترار و واکنش سریع و متکبرانه حاکمیت خوارزمشاهی، زمان وقوع این یورش را به جلو انداخت و اندیشه انتقام بر حس زیرکانه و محافظه کارانه خان مغول پرده کشید.

بارتولد در این زمینه معتقد بود: «البته بدون این بهانه هم (منظور واقعه اترار است) هجوم مغولان به متصرفات خوارزمشاه، - منتهی اندکی دیرتر - صورت می‌گرفته است؛ چون مغولان قدرت خویش را به طور قطع در دشت‌های مجاور قلمرو دولت خوارزمشاه مستقر ساخته بودند؛ بالطبع متوجه ضعف داخلی دولت مزبور شدند. در چنین شرایطی، هجوم صحرائشینان به سرزمین‌های ثروتمند توسط اقوام بی‌فرهنگ و تمدن، امری اجتناب‌ناپذیر بوده؛ معذراً چنگیز خان در آن سال‌ها هنوز از ضعف دولت خوارزمشاهی بی‌اطلاع بوده است و به طوری که از تدارکات وی برای جنگ برمی‌آید، نیروی جنگی خوارزمشاه را خیلی دست بالا می‌گرفته است و اگر در چنان اوضاع و احوالی محمد خوارزمشاه رضا می‌داد، مغولان احتمالاً مدتی به داشتن روابط بازرگانی صلح‌آمیز با قلمرو وی اکتفا می‌نمودند.»^{۲۰}

۳

برخی دیگر از مورخان و محققان، یورش مغولان به ایران را بیش از هر چیز نتیجه تغییر و تحولات داخلی ایران و بویژه در عصر سلطان محمد خوارزمشاه می‌دانند و بر همین اساس عملکرد و اقدامات وی را مورد بررسی قرار داده‌اند و او را مسبب هجوم قوم مغول به سرزمین ایران می‌دانند. آن‌ها بر این باورند که در نتیجه تغییرات سیاسی که در عصر سلطان محمد و به دست او ایجاد شد، زمینه تحولات اجتماعی تازه‌ای فراهم گشت که کانون قدرت را در مرکز، دچار لرزل کرد و روحانیون و حاکمان محلی از حکومت مرکزی حمایت نکردند. ضمن آن که توده مردم نیز به دلیل اجحاف

اترار می نویسد: «غایرخان-حاکم اترار-بی اجازت سلطان بازرگانان را کشته و محرک او طمع در مال آنان بوده است.»^{۲۷}

جویی در اثر خود علاوه بر طمع، محرک غایرخان را بی ادبی یکی از افراد هیأت مغولی می داند. «^{۲۸} ولی صاحب طبقات ناصری، بازرگانان را جاسوس می خواند و معتقد است: «به هر حال فرستادن بازرگانان و رسولان، وسیله ای برای خیر بوده است.»^{۲۹} اما برآستی انگیزه غایرخان از قتل فرستادگان مغول چه بوده است؟ آیا تنها آن گونه که قریب به اتفاق مورخان و محققان عقیده دارند، طمع ورزی در مال و منال بازرگانان مغولی بوده، یا اصل واقعه صورت دیگری داشته است؟ نسوی در یک جا شمار بازرگانان مغول را چهار تن می داند.^{۳۰} اما در گزارش های دیگری این تعداد به ۴۵۰ تا ۵۰۰ می رسد تا آزمندی سلطان یا حاکم را به اموال بازرگانان جاسوس یا جاسوسانی بازرگان نما مدلل سازد.^{۳۱}

در واقع اگر شمار بازرگانان مغول در حدود ۵۰۰ تن بوده و غایرخان آن ها را به جاسوسی و خرابکاری متهم کرده است، می توان تصور کرد که اینان جز آن چهار نفر یاد شده بر طبق نظر نسوی هستند که به هر حال طلا به دار سپاه مغول بودند.^{۳۲} غایرخان درست فهمیده بود که اینان جاسوسانی هستند که به کسوت بازرگانان درآمدند و در بند کشف مسائلی هستند که وظیفه ایشان نیست و «چون یکی از عوام را ببینند، تهدید می کنند و می گویند که شما غافل نشسته اید! زود باشد که به شما بلایی برسد که هیچ آفریده را طاقت مقاومت در برابر آن نباشد.»^{۳۳}

در تحلیل نهایی پیرامون نقش سلطان محمد خوارزمشاه در هجوم اردوی مغول، باید گفت: گرچه سلطان چند خطای فاحش سیاسی داشت که مهم ترین آن، عدم جلوگیری از دخالت های بی مورد مادرش ترکان خاتون، نزاع با روحانیون و علما، عدم توجه کافی به اوضاع داخلی قلمرو حکومتی به دلیل توجه به فتوحات خارجی و... بود، اما این به معنای آن نیست که اگر این حوادث رخ نمی داد، هجوم مغول نیز انجام نمی شد.

۴

آیا خلیفه عباسی در یورش مغولان نقش داشت؟

و فشار مالیاتی، تداوم حکومت خوارزمشاهی را به زیان خود می دانستند. این گروه، واقعه اترار را-که منجر به کشته شدن بازرگانان مغولی و مسلمان شد-لکه ننگی بر عملکرد سیاسی سلطان خوارزمشاهی می دانند و معتقدند: «اگر سلطان آن خطای سیاسی را که جرم انسانی نیز بود، مرتکب نمی شد و در ادامه، سفیران چنگیز را مورد قتل و شامت و سرزنش قرار نمی داد، چنگیز خان هیچ گاه به امپراتوری او حمله نمی کرد.»

بارتولد در «ترکستان نامه» می نویسد: «عمل خوارزمشاه-منظور قتل سفیر چنگیز-حتی از نظر گاه حقوقی و بین المللی عصر حاضر نیز دلیلی قوی برای جنگ شمرده می شود.»^{۲۱}

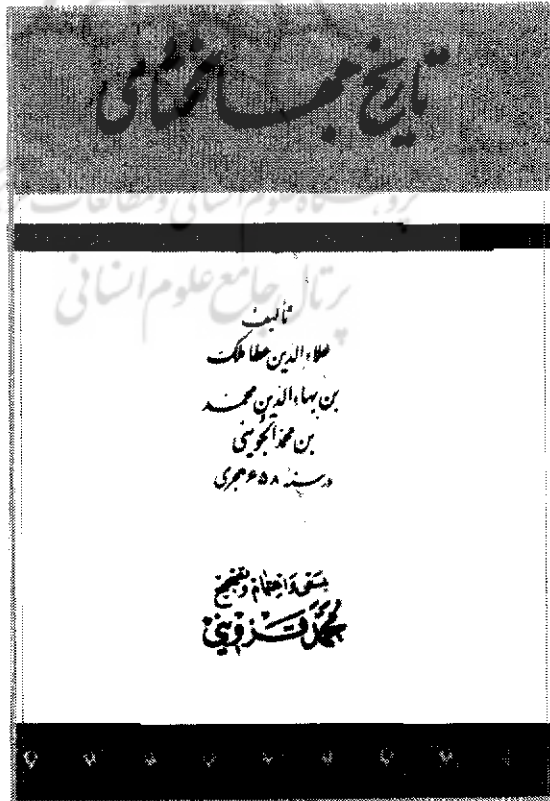
اشپولر در این زمینه معتقد است: «هنگامی که خوارزمشاه دستور قتل سفیر تام الاخیار چنگیزخان را داد و خود او را هم به باد دشنام گرفت، دیگر هیچ نیرویی نمی توانست خان مغول را آرام کند. تردیدی نیست که جریان وقایع، چنگیزخان را که در برابر یک فشار اخلاقی نیز قرار گرفته بود، وادار به لشکر کشی نمود.»^{۲۲} و در مورد رفتار سلطان محمد با بازرگانان می نویسد: «تنها یکی از بازرگانان توانست در واقعه اترار جان سالم به در برد و سرگذشت همکاران را در دربار مغول بازگو کند.»^{۲۳}

انگیزه سلطان محمد در این بدرفتاری، تنها آزمندی نبود؛ بلکه می خواست از گسترش روابط بازرگانی با خان مغول جلوگیری کند تا اسلحه و ساز و برگ به سپاهیان چنگیز نرسد؛ زیرا جاسوسان

سلطان خیر داده بودند که مغولان سرگرم ساختن اسلحه هستند و لشکریان چنگیز نیرومندتر از آنند که وی می پنداشته است.»^{۲۴}

خواجه رشید الدین فضل الله همدانی تمامی ماجرا را به تفصیل جامع التواریخ نقل کرده است.^{۲۵} دیوید مورگان نیز با کمی تسامح معتقد است: «روشن نیست که مغول ها در این مرحله-منظور هم سرز شدن با امپراتوری خوارزمشاهیان-قصد حمله به او را داشته اند یا خیر؛ اما بی تردید آن ها دیر یا زود با یکدیگر درگیر می شدند. چنگیز اعلام کرده بود که میل دارد با سلطان خوارزمشاهی در صلح زندگی کند...»^{۲۶}

صاحب کتاب سیرت جلال الدین منکبرنی در مورد واقعه





هنوز بدرستی نقش الناصر الدین اله، آخرین خلیفه قدرتمند عباسی در جریان هجوم مغولان به جهان اسلام مورد بررسی دقیق علمی قرار نگرفته و آنچه را که در این زمینه به رشته تحریر درآمده است، می توان در دو مقوله و دسته جداگانه قرار داد. یک دسته از مورخان ضمن رد هرگونه ارتباطی بین چنگیزخان و الناصر خلیفه عباسی، سلطان محمد را مسبب اصلی هجوم مغول می دانند. گروه دوم ضمن برشمردن عملکرد و اعمال تفرقه انگیز خلیفه از او به عنوان کسی یاد می کنند که برای درهم شکستن قدرت سلطان محمد خوارزمشاهی از مغولان تقاضای کمک و استعانت کرده و زمینه هجوم آنان را به سرزمین های اسلامی فراهم ساخته است. مادر این جا، ضمن نقل اقوال موافقان و مخالفان خلیفه، در پایان نتیجه نهایی را بیان خواهیم کرد.

از طرفداران دسته اول می توان از مؤلفان کتبی همچون: طبقات ناصری^{۳۴}، سیرت جلال الدین منکبرتی^{۳۵}، تاریخ جهانگشا^{۳۶}، جامع التواریخ^{۳۷} و حبیب السیر^{۳۸} نام برد که نه تنها منکر رابطه خلیفه با مغولان شده اند، بلکه سلطان محمد خوارزمشاه را مسبب اصلی یورش چنگیزخان معرفی کرده اند. تحت تأثیر فضای حاکم بر اکثریت منابع تاریخی این دوره، مستشرقینی همچون بارتولد^{۳۹}، دوسون، تسف، گروسه^{۴۰} و ساندرز^{۴۱} نیز ترغیب ناصر خلیفه عباسی به آمدن چنگیز را مورد تردید قرار داده و بعضی هم بشدت رد کرده اند.

اما دسته دوم بر این باورند که خلیفه عباسی، الناصر مسبب اصلی نابودی تمدن اسلامی در قرن هفتم است و می گویند: وی با درپیش گرفتن سیاست تفرقه افکنی میان حاکمان مسلمان، موجبات اضمحلال آنان را به وسیله یکدیگر فراهم ساخت و در راستای احیای قدرت دنیوی خلافت، هم با آخرین سلطان سلجوقی در عراق، طغرل سوم به ستیز برخاست و هم، چون از مقابله با سلطان محمد خوارزمشاه عاجز ماند، دست استعانت به سوی مغولان دراز کرد که در این زمان با تسخیر چین شمالی معروف و مشهور شده بودند و آنان را تشویق کرد تا ممالک خوارزمشاهیان را بگشایند.^{۴۲} اینان با تکیه بر شخصیت مرموز و حیله گر خلیفه عباسی - که در مکر و تدبیر و سیاست یگانه جهان بود -^{۴۳} و با تشکیل شبکه جاسوسی وسیعی که در اطراف و اکناف در رفت و آمد بودند و کارهای سلاطین و فرمانروایان و کارگزاران حکومتی و حتی افراد عادی را تحت نظر داشتند^{۴۴}، و همین طور با در نظر گرفتن مردم در هر طبقه و صنفی که جرأت بروز اعتراض و مخالفت را نداشتند،^{۴۵} بر این باورند که: وی بدون در نظر گرفتن شرایط نامطلوب ممالک اسلامی که در آن عصر از چهار سو - از شمال مسیحیان گرجستان، در سر حد هند و افغانستان با هندوان بت پرست، صلیبیون که بر شام و فلسطین و مصر استیلا داشتند و ترکان قراختایی - مورد تهدید و تهاجم بودند و

در داخل نیز غوریان و خوارزمشاهیان، اتابکان آذربایجان، سلاجقه و ایوبیان با یکدیگر در ستیز بودند، خلیفه هر طرف را قوی تر می دید، با فرستادن فرمان نصب و خلعت به خود نزدیک می کرد و او را به برانداختن مدعیان و مخالفان خود وامی داشت^{۴۶}. وقتی طغرل سوم توانست بر خلیفه پیروز شود، وی به علاءالدین تکش متوسل شد و او را بر جنگ با طغرل تحریک کرد که: «چون او را قهر کنی، ممالک او همه در تصرف تو باشد.»^{۴۷} و چون با قدرت روزافزون سلطان محمد مواجه شد که حاضر به تبعید از خلیفه نبود، ضمن نوشتن نامه هایی به غوریان، شهاب الدین غوری را بر علیه سلطان محمد برانگیخت^{۴۸}. چون از این توطئه نیز نتیجه ای عکس گرفت، برای مقابله با سلطان محمد دست به اقدامات وسیعی زد. از یک سو با جلال الدین حسن - داعی اسماعیلی که تحول جدیدی را در تعالیم اسماعیلیه به وجود آورده بود - روابط سیاسی برقرار کرد^{۴۹} و چون در سال ۶۱۴ هـ. ق آواز چنگیزخان را شنید، به سوی وی متمایل شد تا بتواند خطری را که از جانب همسایگان متوجه قلمرو خلافت بود، دفع کند.^{۵۰}

گرچه از عکس العمل چنگیزخان اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی می توان حدس زد که این پیشنهاد در حکم بشارتی بود که خیال وی را تا حدی از عدم جانبداری خلافت از حکومت خوارزمشاهیان آسوده کرد؛^{۵۱} اما برای خلیفه این گناه و ننگ بزرگی بود که در برابرش هر گناه بزرگی کوچک شمرده می شد.^{۵۲}

نتایج هجوم مغولان

عمده ترین تأثیرات منفی هجوم مغولان و نتایج نکتب بار یورش آنان را می توان این گونه برشمرد:

۱. نتیجه اولیه تهاجم مغول، کاهش جمعیت عمدتاً در میان زحمتکشان شهری و روستایی به واسطه قتل عام و برده و اسیر گرفتن مردم و فرار بقایای آنان و ترک مناطقی بود که در گذشته از جمعیت موح می زدند. تنها در جریان فتح مرو به نقل از جوینی، یک میلیون و ۳۰۰ هزار تن کشته شدند.^{۵۳} در جریان تسخیر بغداد به دست هلاکو، ۸۰۰ هزار نفر به هلاکت رسیدند.^{۵۴} در ناحیه نسا این تعداد به ۷۰ هزار نفر^{۵۵} و در ناحیه بیهق نیز همین تعداد به قتل رسیدند.^{۵۶} هر چند ممکن است که این آمار چندان دقیق نباشد، اما در مجموع نشان دهنده عمق فاجعه است. میان سال های ۶۱۷ هـ/ ۱۲۲۰ م تا ۶۵۶ هـ/ ۱۲۵۸ م جمعیت ایران چندین بار تقلیل یافت و از این حیث نواحی شمال و شرق ایران بیش ترین صدمه را دیدند. خراسان بیش از بلاد دیگر آسیب دید. کلیه شهرها و قلاع ویران شدند و قسمت اعظم جمعیت، هم در شهرها و هم در مناطق روستایی یا هلاک و یا به بردگی گرفته شدند.^{۵۷} تولوی در مدت دو یا سه ماه بسیاری از نواحی خراسان را چنان ویران ساخت که آن ها را همچون

۲. فتوحات مغول موجب سقوط شدید نیروهای تولیدی و در عوض، افزایش میزان اقطاعات نظامی و نفوذ سران نظامی چادر نشین در ایران شد. استثمار روستاییان و پیشه‌وران نیز بیش از پیش شدت یافت.^{۵۹} ادامه حاکمیت مغولان، بخش عشایری جمعیت را به میزان زیادی افزایش داد و اراضی کشاورزی به مرتع تبدیل شدند.^{۶۰} سدها - مثل سد روخانه مرغاب - از بین رفتند و دامپروری نیز مختل شد.^{۶۱}

۳. «فتوحات مغول به طور موقت شیوه برده‌داری را احیا کرد. مجدداً از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری چادر نشینان و پیشه و حرف و کشاورزی استفاده می‌شد. در عهد هلاکو و آغاز قرن ۱۴ م اسیران را به عنوان برده در اراضی مستقر و ادار به کشاورزی می‌کردند. در باغ‌های خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۲۰۰ برده زن و مرد کار می‌کردند که در میان آن‌ها عده‌ای یونانی، گرجی و زنگی دیده می‌شدند.»^{۶۲}

۴. جریان اسلام از زمان تهاجم چنگیز به ایران، به دلیل تخریب مساجد، سوزاندن کتب، تعطیلی کلیه مدارس و مساجد با قتل و فرار روحانیون بکلی متوقف شد.^{۶۳} به تعبیری، یاسای چنگیزی در مقابل قرآن قرار گرفت.^{۶۴}

۵. فتح ایران موجب پدید آمدن صلح پایداری در داخل این سرزمین نشد؛ تاخت و تازهای سپاهیان امرای قبچاق و اولوس چغتای که دشمنان ایلخانان بودند، تقریباً به اندازه تهاجم نخست مغولان مخرب و ویرانگر بود.^{۶۵}

دیگر نتایج هجوم مغولان را بنا به نقل محققان می‌توان این گونه برشمرد:

۱. گرچه دوره مغول یکی از تاریک‌ترین ادوار تاریخی ممالک اسلامی و بالاحص ایران است، اما چون دنباله قرون درخشان نهضت علمی و ادبی دوره عباسی است، اثرات شوم استیلای مغول بزودی نمودار نشد. این دوره در تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران، یکی از معتبرترین دوره‌ها محسوب می‌شود و از لحاظ تعدد نمایندگان علوم که در این زمان می‌زیسته‌اند و مشعل دار فرهنگ ایرانی بوده‌اند، در میان سایر ادوار مشخص و ممتاز است. در این عصر شاعرانی همچون مولانا،

سعدی، کمال‌الدین اسماعیل، سیف اسفرنگ، پوربهای جامی، فخرالدین عراقی، عطاملک جوینی، اوحدی مراغه‌ای، همام تبریزی، نزاری قهستانی، شیخ محمود شبستری، امیر خسرو دهلوی، امیر حسن دهلوی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، حمد الله مستوفی، علامه قطب‌الدین شیرازی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابونصر فراهی، محمد عوفی و شیخ عطار می‌زیسته‌اند.^{۶۶}

۲. این واقعیت که ایران برای مدتی به بخشی از یک امپراتوری آسیایی پهناور تبدیل شد، باعث شد که افق‌های فکری ایرانیان گسترده‌تر شود و دید برخی از مورخان ایرانی بیش از اسلاف خود وسعت یابد. با قطع موقت نزاع‌های سیاسی-مذهبی، ایران به حلقه زنجیری تبدیل شد که از اروپا تا چین امتداد می‌یافت و تأثیر نقش مایه‌های نقاشان چینی بر هنر ایران آن عصر فوق‌العاده سودمند بود.^{۶۷}

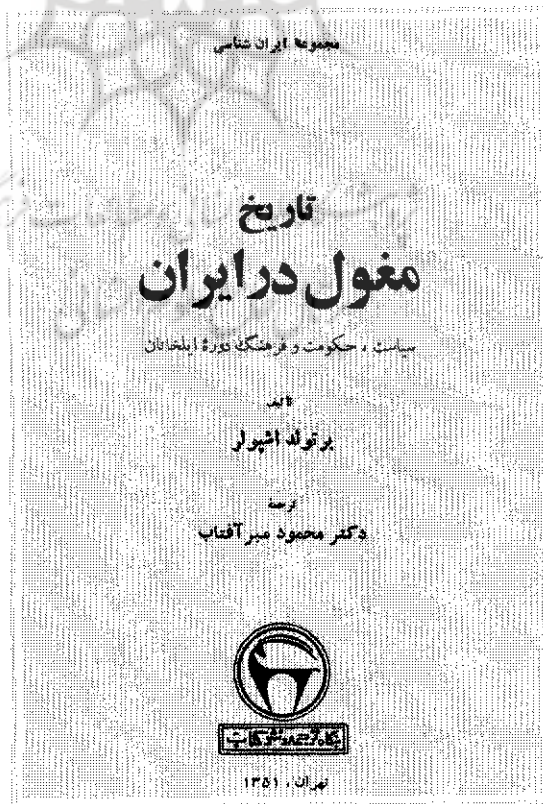
۳- امن شدن راه‌ها و برداشتن موانعی که در راه ارتباط بازرگانی وجود داشت و رواج آن بین آسیای شرقی و غربی از طرفی و آسیا و اروپا از طرفی دیگر.^{۶۸}

۴. یکی از آثار ارزنده تسلط مغولان، اختلاط دو تمدن قدیم چین و ایران بود که در سایه دولت واحد مغول و رفت و آمد به ممالک دیگر، بسیاری از معلومات و معارف خود را به یکدیگر منتقل ساختند.^{۶۹}

۵. انتشار زبان فارسی در ممالک آسیای شرقی و نفوذ وزیران و مدیران ایرانی در ممالک غیر مسلمان مطیع مغول و داخل شدن ایشان در ادارات چینی و رواج اسلام در آن جا.^{۷۰}

۶. اسلام آوردن ایلخانان ایران به اشارت و حسن تدبیر وزرا و عمال ایران دوست.^{۷۱}

۷. فاتحان مغول از لحاظ نظامی و سوق‌الجیشی راه‌های مناسب ساختند و شبکه وسیعی از مراکز پستی پیام احداث کردند که کاروان‌ها نیز از این راه‌ها استفاده و بخصوص از ایران و چین و بالعکس آمد و شد می‌کردند. خانان بزرگ مغول نفع خویش را در حمایت از تجارت کلی کاروانی که در دست شرکت‌های بزرگ تجار مسلمان بود، می‌دیدند و اعضای این شرکت‌ها را اورتاق (سهام‌دار یا شریک به ترکی) می‌نامیدند.^{۷۲}



- زیرنویس
۱. بل پلیو، تاریخ سری مغولان (یوان جائویی شه)، شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۵-۱.
 ۲. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۹.
 ۳. بل پلیو، تاریخ سری مغولان، ص ۱۶، بند ۵۹.
 ۴. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۵۶.
 ۵. همان، ص ۵۷.
 ۶. همان، ص ۵۴.
 ۷. تاریخ سری مغولان، ص ۲۵۴.
 ۸. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۵۵.
 ۹. منهای الدین عثمان بن سراج الدین، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۴۳، ج ۲، ۱۰۶.
 ۱۰. دیوید مورگان، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران ۱۳۷۳، ص ۸۲.
 ۱۱. برتولدا شپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۶.
 ۱۲. محمدبن علی بن محمد شیانکاره‌ای، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴۷.
 ۱۳. علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین محمد بن محمد الجوبینی، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، لیدن ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۸۰.
 ۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۳۴.
 ۱۵. حمداله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۴۹۳.
 ۱۶. منهای سراج، پیشین، ص ۳۶.
 ۱۷. ابراهیم قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، داود اصفهانیان، گستره، تهران ۱۳۶۷، ص ۲۸۶.
 ۱۸. ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ابوالقاسم حالت، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، ص ۶۰.
 ۱۹. تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ص ۳۵۳.
 ۲۰. و. و. بارتولد، ترکستان نامه، کریم کشاورز، آگاه، تبریز، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۸۳۴.
 ۲۱. همان، ص ۸۳۵.
 ۲۲. تاریخ مغول در ایران، ص ۲۷.
 ۲۳. همان، ص ۲۶.
 ۲۴. غزالدین بن الحسن علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی (ابن الاثیر)، الکامل فی التاریخ، دار بیروت، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۲۳۶.
 ۲۵. رشید الدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۵۸۰-۴۷۱.
 ۲۶. ایران در قرون وسطی، ص ۷۸.
 ۲۷. شهاب‌الدین محمد خرنذری زیدری نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرتی، مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۵۱.
 ۲۸. تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۶۱.
 ۲۹. طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۰۲.
 ۳۰. سیرت جلال‌الدین منکبرتی، ص ۵۰.
 ۳۱. عبدالعلی دست‌غیب، هجوم اردوی مغول به ایران، انتشارات علم، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۶۴.
 ۳۲. همان، ص ۱۶۵.
 ۳۳. همان، ص ۱۵۷.
 ۳۴. طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۲۷.
 ۳۵. سیرت جلال‌الدین منکبرتی، ص ۳۲.
 ۳۶. تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۹۸.
 ۳۷. جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۷۶.
 ۳۸. غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۲۹.
 ۳۹. ترکستان نامه، ج ۲، ص ۸۳۴.
 ۴۰. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۳۹۰.
 ۴۱. تاریخ فتوحات مغول، ص ۶۱.
 ۴۲. ادوارد براون، از سنایی تا سعدی، علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن‌سینا، تهران ۱۳۲۷، ص ۱۲۴.
 ۴۳. هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، به اهتمام عباس اقبال، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۳۲۰.
 ۴۴. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۳۷.
 ۴۵. الکامل فی التاریخ، ج ۲۷، ص ۱۳.
 ۴۶. «زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی»، مقالات عباس اقبال آشتیانی، محمد دبیر سیاقی، دنیای کتاب ۱۳۶۹، ص ۳۴۹.
 ۴۷. تاریخ گزیده، ص ۴۷۰.
 ۴۸. تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۹۶.
 ۴۹. دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۲۱۰.
 ۵۰. تاریخ مغول در ایران، ص ۲۴.
 ۵۱. دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۲۸۱.
 ۵۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲۷، ص ۸.
 ۵۳. تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۲۸.
 ۵۴. تاریخ گزیده، ص ۵۸۰.
 ۵۵. سیرت جلال‌الدین منکبرتی، ص ۵۲.
 ۵۶. تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۳۸.
 ۵۷. اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره ایلخاناتان، آی‌پی پطروشفسکی، تاریخ ایران کمبریج، امیرکبیر ۱۳۶۶، ص ۴۵۸.
 ۵۸. همان، ص ۴۶۰.
 ۵۹. عزیزاله کاسب، منحنی قدرت در ایران، انتشارات کاسب، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۹۶.
 ۶۰. ایران در قرون وسطی، ص ۱۱۰.
 ۶۱. تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۴۶۱.
 ۶۲. د. د. پیگلو لوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸، کریم کشاورز، دانشگاه تهران ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۳۹۷.
 ۶۳. دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۱۲۳.
 ۶۴. تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۴۶۱.
 ۶۵. همان، ص ۱۲۸.
 ۶۶. ناصرالدین حسینی، تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا دوره پهلوی، مؤسسه علوم بانکی ایران، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۰۱.
 ۶۷. ایران در قرون وسطی، ص ۱۱۲.
 ۶۸. هجوم اردوی مغول به ایران، ص ۲۸.
 ۶۹. تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا پهلوی، ص ۲۰۵.
 ۷۰. هجوم اردوی مغول به ایران، ص ۳۸.
 ۷۱. تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا پهلوی، ص ۲۰۵.
 ۷۲. تاریخ ایران از دوران باستانی تا پایان سده هجدهم، ص ۳۶۴.